جلسه 214- 1456

**دوشنبه - 11/02/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به تنبیه سیزدهم بود، که مرحوم شیخ فرمود شرط است در جریان استصحاب احراز بقاء موضوع، صاحب کفایه تعبیر را عوض کرد فرمود شرط است در جریان استصحاب احراز وحدت قضیه متیقنه و قضیه مشکوکه از حیث موضوع و محمول.

اختلاف اشتراط بقاء موضوع واشتراط وحدت قضیه متیقنه ومشکوکه

راجع به تعبیر شیخ انصاری بحث شده است که احراز بقاء موضوع باید به نظر شرع باشد یا به نظر عقل باشد یا به نظر عرف. و بعد معمولا گفته اند ملاک احراز بقاء موضوع است به نظر عرف.

راجع به شرطی که صاحب کفایه ذکر کرده است که احراز وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه بود، بحث شده که آیا وحدت به نظر عقل لازم است یا به نظر عرف. اینجا دیگر بحث اینکه احراز وحدت به نظر شرع بی معناست. چون شارع راجع به وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه که نظری نداده است، فقط اختلاف در این خواهد بود که وحدت بین متیقن و مشکوک باید وحدت عقلیه باشد یا وحدت عرفیه باشد یا برخی گفته اند که جامع بین این دو کافی است. اما اینکه نظر شرع را مطرح کنیم این مربوط می شود به شرط شیخ انصاری که گفت احراز بقاء موضوع، آنجا بحث می شود که بقاء موضوع به نظر شرع یا به نظر عرف یا به نظر عقل. این را توضیح بدهیم:

اختلاف بقاء موضوع به نظر شرع با بقاء موضوع به نظر عرف

شارع گاهی می فرماید الماء المتغیر نجس، آب بعد از زوال تغیرش نمی دانیم هنوز نجس هست یا نیست، می خواهیم استصحاب کنیم بقاء نجاست این آب را. کسی که می گوید موضوع به نظر شرع باید باقی باشد می گوید موضوع در خطاب شرعی الماء المتغیر است، ودیگر این آب ماء متغیر نیست، بلکه مائی است که زال تغیره. عنوان ماء متغیر در خطاب شرعی حیثیت تقییدیه هست، یعنی موضوع نجاست قرار گرفته است، ولی اگر شارع بگوید اذا تغیر الماء تنجس، در اینجا موضوع به نظر شرع باقی است، چون موضوع تنجس ذات ماء هست و تغیر حیثیت تعلیلیه هست. پس اگر ما بگوئیم موضوع به نظر شرع باید باقی باشد نتیجه اش تفصیل است بین اینکه شارع بگوید الماء المتغیر نجس، یا بگوید اذا تغیر الماء تنجس، استصحاب در مثال اول جاری نیست، چون شارع گفت الماء المتغیر نجس، حالا یا قطعا این را گفت یا احتمالا و دیگر احراز نمی کنیم بقاء موضوع خطاب شرعی را. ولی اگر بگوید اذا تغیر الماء تنجس موضوع خطاب شرعی ذات ماء است و احراز بقاء او را می کنیم.

اما اگر گفتیم موضوع به نظر عرف باید باقی باشد فرقی بین این دو مثال نیست، چون - خوب دقت بفرمائید معنای بقاء موضوع به نظر عرف را توضیح بدهم- عرف ولو در مقام استظهار از خطاب شرعی استظهار می کند که جعل شرعی رفته است روی عنوان الماء المتغیر، ولکن در مقام فعلیت حکم و ثبوت مجعول و حکم فعلی معروض نجاست را و موصوف به نجاست را ذات آب می بیند، می گوید من استظهار می کنم از جعل شارع و خطاب جعل که شارع فرموده است در مقام جعل که الماء المتغیر نجسٌ. اما در مقام فعلیت و مجعول معروض نجاست را و متصف به نجاست را ذات آب می بیند. ولذا بعد از زوال تغیر می گوید این آب قبلا نجس بود چون متغیر بود، الان شک می کنیم که این آب هنوز نجس هست یا نجس نیست استصحاب می کنیم بقاء آن را.

سؤال وجواب: فرض این است که ما احتمال بقاء حکم سابق را می دهیم، یعنی احتمال می دهیم که در همان جعل شارع موضوع الماء الذی حدث فیه التغیر باشد نه ماء متغیر فعلی. کسی که شرط می کند احراز بقاء موضوع را به نظر شرع، می گوید من چه می دانم که موضوع چیست در نظر شرع، آیا موضوع الماء الذی حدث فیه التغیر است یا موضوع الماء المتغیر بالفعل است؟ همینکه شک بکند دیگر استصحاب را جاری نمی کند، چون شک در بقاء موضوع خطاب شرعی دارد.

اما کسی که موضوع به نظر عرف را ملاک قرار می دهد برای استصحاب، می گوید من احراز می کنم بقاء موضوع را به نظر عرف، موضوع یعنی معروض مجعول و معروض حکم فعلی و موصوف به حکم فعلی عرفا، آن چیزی که عرفا نجس شد ذات ماء بود و نه عنوان الماء المتغیر، و از نظر عرف تغیر حیثیت تعلیلیه است برای عروض نجاست بر ذات ماء، و چون احتمال می دهیم حدوث تغیر کافی باشد شرعا برای بقاء نجاست ولو بعد زوال التغیر، شک در بقاء حکم هم داریم، اما به لحاظ احراز بقاء موضوع ما دچار مشکل نشدیم، شک در بقاء حکم داریم چون احتمال می دهیم حدوث تغیر موضوع باشد برای تنجس، و این منشأ شک در بقاء حکم است. احراز بقاء موضوع جعل شرعی نمی کنیم، چون شاید موضوع جعل شرعی الماء المتغیر بالفعل نجس باشد که دیگر باقی نیست، ولکن به لحاظ احراز بقاء موضوع نظر عرف در بقاء موضوع کافی است طبق این نظر دوم که نظر صحیح است وفاقا للمشهور.

عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه، بنا بر لزوم بقاء موضوع عقلا

اما کسی که می گوید احراز بقاء موضوع به نظر عقل باید بکنیم، گفته می شود که دیگر در شبهات حکمیه استصحاب جاری نخواهد بود، چون مگر می شود شک در بقاء حکم در شبهات حکمیه بکنیم ولی حالِ این موضوع تغییر نکرده باشد؟ شک در نسخ حقیقی که نداریم شک در بقاء حکم داریم بخاطر اختلاف حالات.

حتی اگر شارع بگوید الماء اذا تغیر تنجس، اما عقل می گوید این آبی که زال تغیره عقلا با آن آبی که متغیر بالفعل است اختلاف دارد. به نظر عقل گفته می شود که موضوع باقی نیست، چون ادعا می شود که حیثیات تعلیلیۀ حکم در نظر عقل حیثیات تقییدیه حکم هستند، یعنی اگر عقل بگوید الکذب قبیح لکونه ظلما، این ولو تعبیر به حیثیت تعلیلیه شد اما در مقام ثبوت حیثیت تقییدیه است یعنی الظلم قبیحٌ. اینجا هم وقتی می گویند الماء اذا تغیر تنجس عقل می گوید پس موضوع الماء المتغیر نجس هست. ولذا گفته میشود در شبهات حکمیه اگر بقاء موضوع به نظر عرف کافی نباشد بلکه به نظر عقل لازم باشد احراز بقاء موضوع، دیگر استصحاب در شبهات حکمیه جاری نخواهد بود.

مرحوم شیخ: جریان استصحاب در شبهات حکمیه، با شک در رافع شرعی

مرحوم شیخ انصاری فرموده نه، اینقدر سخت نگیرید، اگر نظر عرف کافی نباشد و نظر عقل متبع باشد در بقاء موضوع، مواردی هست که استصحاب در شبهات حکمیه جاری بشود، وآن موارد شک در رافع است، مثل اینکه نمی دانیم مذی رافع طهارت هست یا نیست، خب موضوع به نظر عقل هم این شخص است که صدر منه الوضوء، فهو متطهر، نمی دانیم آیا مذی رافع طهارت هست یا نیست، استصحاب می کنیم بقاء طهارت را حتی اگر موضوع به نظر عقل باقی باید باشد.

مرحوم آخوند: تقید موضوع شرعا به عدم مانع

صاحب کفایه فرموده که این مطلب درست نیست، حتی در مثال مذی هم از نظر عقل موضوع من توضأ ولم یصدر منه مذیٌ هست برای متیقن سابق، من توضأ ولم یصدر منه مذیٌ فهو متطهر، ولکن این آقایی که الان دارید می بینید توضأ ولکن صدر منه مذیٌ.

که انصافا اشکال واردی است.

برخی تعجب کرده اند از مرحوم شیخ، گفته اند جناب شیخ شما که اصلا می گوئید در موارد شک در رافع استصحاب جاری است، حالا اینجا می فرمائید که اگر ما موضوع را گفتیم به نظر عقل باید باقی باشد فقط اشکالش این است که استصحاب در موارد شک در رافع جاری می شود. خب بشود آخرش می شود مسلک شما که استصحاب در موارد شک در مقتضی را قبول ندارید.

اختلاف رافع شرعی ورافع تکوینی

اقول: این اشکال درست نیست، مقصود شیخ از شک در رافع در اینجا شک در رافع شرعی است نه شک در رافع تکوینی. والا در همان مثال زوال تغیر، آب به خودی خود که با گذشت زمان تغیرش از بین نمی رود، نفس مضیّ زمان که تغیر آب را از بین نمی برد، باید یک سببی بیاید عطری به این آب بزنیم یا هوا سرد بشود تا این آب دیگر بوی نجسش از بین برود. این شک در رافع تکوینی است، مرحوم شیخ اینجا استصحاب را قبول دارد. شک در مقتضی یعنی جائی که نفس مضیّ زمان مستصحب را از بین ببرد، مثل اینکه مضی زمان خیار غبن را بنابر فوریت از بین می برد. مرحوم شیخ می گوید اگر ما بگوئیم موضوع به نظر عقل باید باقی باشد مختص می شود جریان استصحاب در شبهات حکمیه به شک در رافع شرعی، یعنی آنجایی که یک عنوان وجودی می آید شرعا حکم ما را از بین می برد، والا موضوع این حکم عبارت است از من توضأ فهو متطهر، مذی می آید طهارت را از بین می برد، حالا شک داریم، شک که داریم استصحاب می کنیم بقاء طهارت را، چون موضوع من توضأ است به نظر عقل و این موضوع باقی است.

البته اشکال صاحب کفایه وارد است که نخیر اینجا هم موضوع فرق کرد، من توضأ ولم یصدر منه مذی غیر از من توضأ و صدر منه مذی هست.

در اینجا اشکالاتی هست که عرض می کنیم:

بحوث: عدم لزوم احراز تعلیلی بودن قید، کفایت احراز وحدت خارج متیقن ومشکوک، وعدم یقین به ارتفاع

اشکال اول: اشکالی است که در بحوث کرده اند، گفته اند آقا! شما در این بحث احراز بقاء موضوع به این مطلب متمرکز شدید که این حالت که از بین رفته است حیثیت تقییدیه است به نظر شرع یا حیثیت تعلیلیه است؟ که اگر حیثیت تقییدیه باشد یعنی شارع بگوید الماء المتغیر نجس، می گوئید بنابر اینکه بقاء موضوع به نظر شرع معتبر باشد اینجا موضوع باقی نیست چون حیثیت تقییدیه است الماء المتغیر در جعل شارع. ولی اگر شارع بگوید الماء اذا تغیر تنجس حیثیت تعلیلیه است به نظر شارع. یا از نظر عرف می گوئید این تغیر از نظر عرف حیثیت تعلیلیه است یا حیثیت تقییدیه، اگر حیثیت تقییدیه باشد استصحاب جاری نیست، حیثیت تقییدیه یعنی عنوانی که حکم روی او رفته است، ولی اگر حیثیت تعلیلیه باشد علت برای ثبوت حکم باشد ما مشکل نداریم. و همینطور در موضوع به نظر عقل هم آمدید گفتید چون حیثیات تعلیلیه در نظر عقل بازگشتش به حیثیات تقییدیه است، الکذب قبیح لکونه ظلما یعنی الظلم قبیح یا ضرب الیتیم للتأدیب حسن یعنی التأدیب حسنٌ.

در بحوث گفته اند این مطلب درست نیست، چرا؟ چون در بحوث گفته اند ما در جریان استصحاب دو شرط قطعا لازم داریم، شرط سوم محل نزاع است.

شرط اول: این است که احراز کنیم وحدت وجود خارجی متیقن و مشکوک را. این شرط اول استصحاب است. عرف یا عقل (علی اختلاف فی ذلک) آیا متیقن سابق و مشکوک لاحق را وجود واحد می بیند یا دو وجود می بیند؟ اگر دو وجود ببیند استصحاب جاری نیست، چون استصجاب اسراء حکم از یک موجود به موجود آخر نیست، این قیاس است، استصحاب ابقاء حکم است برای موجود سابق. این شرط اول است، در اینکه بحث نداریم.

بله بحث اینکه حاکم به وحدت وجود متیقن و مشکوک عرف است یا عقل، این بحث بعدی است در بحث وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه بحث می شود، اما در بحث احراز بقاء موضوع ما شرط اولمان این است که احراز کنیم وحدت بین مشکوک و متیقن را وجودا. اصل این شرط محل نزاع نیست، و حاکم به این وحدت وجود یا عرف است یا عقل، شرع کاره ای نیست.

نتیجه این شرط این است که ایشان می گوید ببینید: کلبی که استحال ملحا چرا استصحاب نجاست ندارد؟ چون ملح که مستحیل از کلب است وجود آخری است غیر از وجود آن کلب. بله کان کلبا، مثل الانسان کان نطفة الم یک نطفة من منی یمنی، اما این وجود وجود جدیدی است متحول از وجود سابق. استصحاب بقاء نجاست این ملح جاری نیست. شک هم بکنیم مثلا کلب شک کنیم که حال که تبدیل شده است به یک چیزی که نمک نیست ولی کلب خالص هم نیست بینابین است نمی دانیم آیا تعدد وجود دارد یا وحدت وجود، باز هم استصحاب نمی توانیم بکنیم، چون احراز نمی توانیم بکنیم هذا کان نجسا را، کی عرف یا عقل می گوید هذا کان نجسا؟ هذا کان کلبا والکلب کان نجسا. این شرط اول است که بحث نداریم.

شرط دوم: اینکه شک در بقاء حکم سابق بکنیم، والا اگر علم داشته باشیم به ارتفاع حکم سابق که استصحاب جاری نیست.

این دو شرط هم مسلم است.

محقق عراقی: لزوم احراز بقاء در فرض مطابقت استصحاب با واقع

شرط سوم: که مشکوک و محل نزاع است این است که کسی می گوید کما ذکره المحقق العراقی که ما باید احراز کنیم که این مستصحب ما در فرضی که استصحاب مطابق با واقع باشد مثلا نجاست این آب بعد از زوال تغیر، ما استصحاب کنیم، این نجاست آب بعد از زوال تغیر احراز کنیم که اگر مطابق با واقع است بقاء نجاست سابقه این آب است نه نجاست جدیده. این شرط سوم است که برخی مطرح کرده اند، گفته اند شما شک در بقاء نجاست این آب بعد زوال التغیر دارید، ولی چه بسا این آب بعد زوال تغیره نجس است اما نجاست سابقه نیست نجاست جدیده است چون جعل جدید دارد، آن جعل سابق موضوعش الماء المتغیر بالفعل نجس بود، الماء الذی زال تغیره ممکن است نجس باشد اما به جعل جدید، اگر اینطور باشد دیگر نجاست این آبی که زال تغیره احراز نمی کنیم که امتداد نجاست سابق است، شاید نجاست جدیده باشد.

ولذا شرط سوم می گوید باید احراز کنیم به نحو مفاد کان ناقصه که لو کان این نجاست موجودة فی هذا الماء بعد زوال التغیر فهی نفس النجاسة السابقة ولیست نجاسة جدیدة.

این شرط سوم.

در بحوث گفته اند حالا دقت کنید ما یک ادعایی می کنیم: ادعای ما این است که اینکه یک عنوانی فی علم الله حیثیت تعلیلیه باشد یا حیثیت تقییدیه فرقی نمی کند، چه فرقی می کند؟ شما می گوئید باید ببینیم تغیر حیثیت تعلیلیه است یا حیثیت تقییدیه، آقا اگر شرط استصحاب همان دو شرط اول است که وحدت وجود متیقن ومشکوک وشک در بقاء حکم به نحو کان تامه بود، اگر فقط دو شرط اول است ما لازم نیست احراز کنیم که عنوان متغیر حیثیت تقییدیه نیست، خب حیثیت تقییدیه باشد چه تأثیری دارد؟ چه فرق می کند، چه بسا عنوان تغیر حیثیت تقییدیه است اما بحدوثه، الماء الذی حدث فیه التغیر این حیثیت تقییدیه است نه عنوان ماء متغیر بالفعل، و چه بسا تغیر حیثیت تعلیلیه است بحدوثه و بقائه، یعنی تغیر حدوثا و بقاءا چه بسا دخیل است در ثبوث نجاست. خب اگر تغیر حدوثا و بقاءا دخیل باشد در حدوث نجاست، خب دیگر بعد از زوال تغیر دیگر نجاست باقی نیست. اما طبق آن دو شرط اول ما مشکلی نداریم، چون احراز که نکردیم که تغیر فعلی حیثیت تقییدیه است، احراز نکردیم که تغیّر بقاءا دخیل است در حکم، نمی دانیم، لاادری نصف العلم، نمی دانیم آیا تغیر فعلی حیثیت تقییدیه است یا حدوث تغیر، همین کافی است برای جریان استصحاب. کما اینکه نمی دانیم تغیر حدوثا و بقاءا حیثیت تعلیلیه است یا فقط حدوثا حیثیت تعلیلیه است. همین کافی است برای استصحاب.

والا اگر بدانیم که عنوان تغیر فعلی حیثیت تعلیلیه است، یا بدانیم تغیر حیثیت تعلیلیه است حدوثا و بقائا بقائش هم دخیل است در بقاء نجاست، دیگر شک در بقاء نجاست نداریم بعد از زوال تغیر. خب عنوان الماء المتغیر بالفعل را شارع موضوع آن نجاست قرار داد، خب این دیگر ماء متغیر بالفعل نیست، تغیر حدوثا و بقائا حیثیت تعلیلیه است، خب اینجا بقاء ندارد تغیر. اگر بدانیم که عنوان تغیر فعلی حیثیت تعلیلیه است یا حیثیت تقییدیه که شک در بقاء حکم نداریم، ولی دیگر نیایید به سر ما بزنید که باید احراز کنیم بقاء موضوع را، یعنی احراز کنیم که شارع عنوانی را که اخذ کرده است باقی است، شک بکنیم که چه عنوانی را اخذ کرده است کافی است در استصحاب. نمی دانیم عنوان الماء المتغیر را اخذ کرده یا عنوان الذی حدث فیه التغیر، همین کافی است برای استصحاب، چون وحدت وجود که دارد این آب با آب قبلی، دو تا آب که نیست، شک در بقاء حکم هم که داریم.

پس اینقدر اصرار نکنید که اگر این عنوان حیثیت تقییدیه است باید احراز کنیم بقائش را، ولی اگر حیثیت تعلیلیه است استصحاب جاری است. این حرفها چیست؟ چه حیثیت تقییدیه باشد چه حیثیت تعلیلیه، یقین که ندارید که عنوان تغیر فعلی حثیت تقییدیه است، یا یقین دارید؟ اگر یقین دارید پس شک در بقاء حکم ندارید بعد از زوال تغیر، اگر یقین ندارید شک در بقاء حکم دارید استصحاب کنید، کما اینکه اگر حیثیت تعلیلیه باشد هم همین است، اگر یقین دارید که بقاء تغیر دخیل است در بقاء نجاست، شک در بقاء حکم نمی کنید بعد از زوال تغیر، و اگر شک دارید که حیثیت تعلیلیه حدوث تغیر است یا بقاء هم لازم است، خب شک می کنید در بقاء حکم و استصحاب می کنید. فلافرق بین کون الحیثیة تعلیلیة او تقییدیة.

بله! اگر گفتید شرط سوم لازم است، آن شرط سوم که محقق عراقی گفت، مشکل پیدا می کنیم، چه حیثیت تعلیلیه باشد و چه حیثیت تقییدیه. چرا؟ چون شاید فی علم الله جعل سابق شارع در آن تغیر فعلی اخذ شده حالا یا به عنوان حیثیت تقییدیه یا به عنوان حیثیت تعلیلیه، وبعد از زوال تغیر دیگر این آب موضوع جعل سابق نباشد، ممکن است نجس باشد اما به جعل جدید. دیگر احراز نمی کنیم که نجاست آبی که زال تغیره اگر مطابق با واقع باشد بقاء و امتداد نجاست سابق است، باز هم فرق نمی کند چه حیثیت تغیر حیثیت تقییدیه باشد بقاء تغیر چه حیثیت تعلیلیه.پس دیگر اینقدر بحث حیثیت تقییدیه و حیثیت تعلیلیه را به رخ ما نکشید.

کفایت اتصال مجعول برای صدق عنوان بقاء

بعد در بحوث گفته اند ما یک راه حلی داریم در رابطه با همان احتمال تغایر جعل، احتمال اینکه نجاست آبی که زال تغیره به جعل جدید ثابت باشد، و می گوئیم برای بقاء عرفی حکم، اتصال حکم به حکم سابق کافی است و لو جعلش متعدد باشد ولو به جعل جدید شارع جعل نجاست کند برای این آب بعد از زوال تغیر، اما متصل است به همان نجاست مجعوله به جعل اول، همین اتصال مساوق بقاء عرفی است. ولذا شرط ثالث را هم بگوئیم ما دچار مشکل نمی شویم، چون آخرش احتمال تعدد جعل می دهیم دیگر، تعدد جعل موجب تعدد مجعول نیست، عرف می گوید اتصال مساوق وحدت مجعول است، بالاخره با جعل جدید امتداد و استمرار پیدا کرد نجاست سابقه. شک در بقاء نجاست سابقه می کنیم می گوئیم اگر نجاست الان باشد در عالم مجعول استمرار نجاست سابق است ولو به جعل جدید. پس با شرط ثالث هم ما دچار مشکل نشدیم.

استاد: اختلاف معروض به اختلاف احکام

اقول: این مطالب بحوث به نظر ما ناتمام است، من یک مثالی برای شما بزنم: این کلب مستحیل الی الملح استصحاب نجاست ندارد، اما استصحاب ملکیت چطور؟ استصحاب ملکیت دارد دیگر. من احتمال می دهم کلب مستحیل الی الملح چون در دریاچه ارومیه مستحیل الی الملح شده ملک عمومی مردم آن مناطق است، اما استصحاب بقاء ملکیت جاری است. یا مثال دومی بزنم: یک خشب چوبی بود شما تهیه کردید داشتید می رفتید تهران، رسیدید به دریاچه نمک قم از دستتان افتاد بعد از چند ماه دیدید نمک شده است، می خواهید او را بردارید منابع طبیعی می گوید که نخیر برندار، می گوئی این مال خودم بود، می گوید از کجا؟ می گوئی خب لاتنقض الیقین بالشک قبلا ملک من بود الان هم استصحاب می گوید ملک من است، آن مسئول منابع طبیعی کمی درس طلبگی خوانده می گوید حاج آقا شما که می گوئید استحاله از مطهرات است استصحاب نجاست نمی کنید برای این خشب، آنوقتی که خون نجس به او خورد و نجس شد حالا که شده نمک می گوئید دیگر پاک است و استصحاب نجاست این خشب جاری نیست چه جور شد حالا استصحاب ملکیتش را جاری می کنید؟

شما که چند روز بیشتر از او درس خوانده اید می گوئید معروض حکم فرق می کند، معروض نجاست صورت خشبیه است در مثال استحاله متنجس، یا صورت کلبیه است در مثال استحاله نجس، اما معروض ملکیت ذات این جسم است. فرقش چیست؟ فرقش این است که عرف می گوید کان هذا ملکی، ولی نمی گوید کان هذا نجسا، می گوید کان هذا کلبا والکلب کان نجسا، مستقیم نمی گوید کان هذا نجسا، اما مستقیم می گوید کان هذا ملکا لی، نمی گوید کان هذا خشبا و الخشب کان ملکا لی.

این علامتِ اشکالی است که در بحوث هست که آقا شما گفتید شرط استصحاب وحدت وجود است و شک در بقاء حکم. خب وجود این ملح و خشب یا وجود این ملح و کلب یکی است یا دو تا؟ اگر یکی است چرا استصحاب نجاست جاری نیست و اگر دو تاست چرا استصحاب ملکیت جاری است؟ مهم این است که معروض حکم به نظر عرف چیست، اونی که معروض نجاست است به نظر عرف صورت کلبیه و خشبیه است، ولی معروض ملکیت ذات این جسم است صورت خشبیه و کلبیه نیست بلکه صورت جسمیه آن است. مشهور این را می خواهند بگویند جناب آقای صدر.

واونی هم که فرق می گذارد بین موضوع به نظر شارع و موضوع به نظر عرف مثل محقق ثانی است، محقق ثانی می گوید آقا در استحاله کلب نمی شود استصحاب کرد، چون عنوان کلب در جعل شرعی اخذ شده است، این ملح دیگر کلب نیست، ما باید موضوع به نظر شرع را ببینیم، این دیگر کلب نیست. اما در استحاله خشب می گوید در لسان دلیل که خشب اخذ نشده است، بلکه گفته ما لاقی النجس نجس، کل جسم لاقی النجس نجس، موضوع به نظر شرع در استحاله عین نجس باقی نیست ولی در استحاله متنجس باقی است، چون موضوع به حسب لسان شرع کل جسم لاقی النجس یتنجس است، اما اونی که می گوید موضوع به نظر عرف مثل مشهور معاصرین، آنها می گویند چه فرق می کند معروض نجاست به نظر عرف صورت خشبیه وصورت کلبیه است و به این خاطر استصحاب جاری نیست، تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.